

۱۰ آوریل ۲۰۲۵ - ۲۱ فروردین ۱۴۰۴

بیانیه سه حزب کمونیست کارگری منطقه

اسرائیل و از سرگیری نسل کشی مردم فلسطین

صفحه ۵

قلعه هفت تپه و موریانه ها

خالد حاج محمدی

مدت زیادی است شاهد جنب و جوش عوامل دولت و کارفرما در هفت تپه هستیم، تلاشی ضد کارگری با نقشه ای روشن علیه اتحاد کارگران هفت تپه، برای فتح قلعه ای که از بیرون و در جنگ رودرو و چندین ساله با کارگران، جز شکست و رسوایی نتیجه ای برایشان نداشت. این بار به درون هفت تپه رجوع کردند، کوشیدند عوامل خود را فعال کنند، عده ای را اخراج کردند، عده ای بسیجی و حکومتی را به نام "عدالتخواه" و با لباس "مدافع کارگر" به محل بسیج کردند تا تخم نفاق و دشمنی را در میان آنان بکارند. کوشیدند با عده های توخالی عده ای را متقاعد کنند که کوتاه بیایند و با حاکمیت و کارفرما آشتی کنند. عده ای را تهدید کردند، کوشیدند یاس و ناامیدی را در میان کارگران اشاعه دهند تا به وضع موجود قناعت کنند. تعداد انگشت شماری را فریب دادند و خریدند و در لباس کارگر و "دفاع از کارگر" علیه صف متحد کارگران هفت تپه و منافع مشترک آنها به عنوان نماینده کارفرما و دولت، در نقش موریانه ها، به کار گرفتند. کوشیدند با اتکا به این امکانات و بسیج همه نیروی خود و با کاشتن تخم نفرت و کینه و دشمنی بر اساس قومیت و تحریکات عقب مانده، صف متحد کارگران را در هم شکنند. کوشیدند با اتکا به عوامل خود و تحریک تعدادی ناآگاه، کارگران هفت تپه را به کارگران "عرب"، "لر"، "فارس"، "بختیاری و غیر بختیاری"، "خوزستانی و غیر خوزستانی"، محلی و غیر محلی، "شیعه" و "سنی"، تقسیم کنند، علیه هم بشورانند و قلعه را از درون فتح کنند. اشاعه سموم قومی و تفرقه میان کارگران همراه با توطئه و فشار برای حاشیه ای کردن رهبران و نمایندگان واقعی و کارگران آگاه هفت تپه همراه بود. برای این نقشه شوم میبایست از بازگشت به کار اسماعیل بخشی ممانعت کنند، می بایست

صفحه ۷

وقتی پرده فرومی افتد!

سونیا محمدی

صفحه ۴

خانه کارگر و رویای "افزایش مزد فصلی"

مصطفی اسدپور

صفحه ۸

معادن، کارگران در تونل های مرگ

صفحه ۶

سوسیالیسم منهای اراده؛

این پرچم کهنه است!

فواد عبداللہی

اخیرا مطلبی از پیمان وهاب زاده تحت عنوان "دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب: بازگشت ناگزیر چپ در ایران پس انقلابی" در وبسایت "نقد اقتصاد سیاسی" ترجمه و منتشر شده است که پاسخ درخور می طلبد؛ نه از آن جهت که مطلب ارزش درخور چندانی دارد بلکه از آن جهت که باید نقطه قدرت جنبش کمونیستی را بهتر شناخت و تمایز فکری و جنبشی آن با لایه های "چپ ملی" و مدافعان "دمکراتیزه کردن سرمایه داری" را در هر مقطع زمانی برجسته کرد تا مرز مبارزه طبقاتی - جدال کار و سرمایه - مخدوش نشود. مطلب وهاب زاده بیان یک گرایش لیبرالی است و تلاشی برای خدشه دار کردن مبارزه طبقاتی و کرنش کمونیسم کارگری در برابر "بورژوازی ملی" است؛ مسلماً این اولین باری نیست که با حمله لیبرال ها و مدافعان آرمان های "بورژوازی ملی" به کمونیسم تحت نام "بازگشت ناگزیر چپ" روبرو هستیم؛ تاریخ پیشروی جنبش کمونیستی مملو از تاریخ فائق آمدن بر چنین حملاتی هم هست. از طرف دیگر این تقابل درست مانند تمامی تقابلهای قبلی که این جنبش از سر گذرانده است، یک بعد برجسته ضدیت با تحزب کمونیستی و کمونیسم دخالت گر طبقه کارگر را در خود دارد. نظرات آقای وهاب زاده از این قاعده عمومی جدا نیست. مطلب ایشان از نگاه مترجم آن "از معدود نوشته ها درباره ی جنبش چپ دانشجویی در دهه ی هشتاد است" که مترجم را تحریک کرده تا "تصمیم" بگیرد متن را ترجمه کند. من در این مطلب نشان خواهم داد که "ارزش" و وزن این نوع "نظریه پردازی ها" که معجونی از آکادمیسم دوخردادی در مکتب "چپ ملی" است، کجاست و چگونه این مکتب در عصر انقلاب و انفجار اطلاعات و



آزادی برابری حکومت کارگری

پیش از آن که به نظرات اثباتی جناب وهاب زاده و مترجم جوگیر شده ایشان در سایت "نقد اقتصاد سیاسی" بپردازم، باید ابتدا از "ادعاهای" ایشان راجع به "داب" و خود ما - یعنی "رویکرد فرصت طلبانه‌ی حزب حکمتیست" به زعم ایشان - که با رجوع به داده‌ها و "اسکم"های سوخته در انبان وزارت اطلاعات و تحکیم وحدت گردآوری کرده‌اند، پرداخت.

وهاب زاده به درست برای اثبات وابستگی "داب" و شخصیت‌ها و رهبران حزب حکمتیست، از مقالات و مواضع آن‌ها ادله می‌آورد. ما برای درستی این مدعا به جناب وهاب زاده مدال می‌دهیم و خاطرنشان می‌کنیم که بیانیته "حقوق جهانشمول انسان" که یکی از بیانیته‌های اصلی حزب ما است به هویت "داب" تبدیل و در نشریاتشان هم منتشر شد. اما جناب وهاب زاده توضیح نمی‌دهد که چگونه حزبی به قول ایشان "تبعیدی"، "مهاجر"، "ایدئولوژیک" و "فرصت طلب"، این همه شخصیت‌های مهم سیاسی آن کشور را با خود داشت؟ چگونه چنین حزبی یک نسل از کمونیست‌های جوان آن مملکت را با خود برد و در سرتاسر کشور حضور گسترده پیدا کرد؟ چگونه یک حزب کمونیستی "بی‌نسبت به واقعیات جامعه" توانست پرچم "نه" به جنگ، دانشگاه پادگان نیست، دفاع از آزادی زن و دفاع از طبقه کارگر را به پرچم الیت سیاسی دانشگاه‌ها و سپس جامعه تبدیل کند؟ ایشان یا باید سراغ تئوری توطئه برود یا سراغ فریب خوردن نسلی از جوانان کمونیست در دانشگاه‌های ایران که حتی به اعتراف یاران ایشان در آن دوره که طرفداری از "داب حکمتیست" بروبیایی داشت، برای اولین بار در دانشگاه‌های ایران هژمونی چپ و کمونیسم را ممکن کردند. تبدیل کردن این واقعیت عظیم و اجتماعی برای حمله به کمونیسم و تقلیل دادن آن به "ادم ربایی"، بساط سخیفی است که نئو- توده‌ای‌ها پهن کردند که سرانجام به یک سناریوی سوخته تبدیل شد. واقعیت اینست که کل پدیده "داب" بدون دخالت‌گری حزب ما ممکن نبود. به این اعتبار، جذب پرشورترین کمونیست‌های آن دوره به حزب حکمتیست نشان داد که این حزب "تبعیدی" از قضا از "اصلاح طلبان" و "جنبش سبز" موسوی هم داخل کشوری‌تر است.

امروز هم اگر بحث از وجود یک گرایش و یک رگه سیاسی و کمونیستی نه فقط در دانشگاه‌ها که در کارخانه‌ها، پالایشگاه‌ها، نهادهای اجتماعی و محلات شهرها است، امثال وهاب زاده و مترجم تحریک شده ایشان از این کمونیسم دخالتگر و اجتماعی به هراس آمده‌اند و در سودای پرونده‌سازی برای کمونیست‌ها و مارکسیست‌هایی هستند که از قضا با رجوع به رگه مشخصی از کمونیسم - یعنی منصور حکمت - تضاد اصلی در جامعه ایران را تضاد کار - سرمایه می‌دانند و فراتر از آن سودای سازماندهی انقلاب کارگری و کسب "قدرت سیاسی" در سر دارند؛ جناب وهاب زاده و مترجم تحریک شده ایشان - البته با یک فاز تاخیر ۱۸ ساله - در رجوع به تاریخچه داب قرار است در ایران پس‌خیزش ۱۴۰۱ که مهر چپ و سوسیالیسم و حکومت شورایی بر خود دارد، صف وسیعی از کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها را از دخالت سیاسی در تحولات ایران با مهم کردن‌شان به "عضویت تشکیلاتی در حزب حکمتیست" و مأمور "خارج" برحذر دارند. این پرچم کهنه است!

۲- به عکس تصور جناب وهاب زاده، "داب" برآیند "ضوابط سهل‌گیرانه‌ی دولت اصلاحات خاتمی" نبود؛ بلکه برآمد اجتماعی چپ و جنبش آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی بعد از اعدام‌های دهه شصت و "انقلاب فرهنگی" توسط جریان اسلامی بود که بر متن عبور جامعه از دوحرداد و جنبش اصلاحات و ورود مبارزه طبقاتی به فاز سرنوینی جمهوری اسلامی مطرح شد. در ۱۳ آذر ۸۶ همه متوجه حضور یک نیروی اجتماعی جدید در میدان سیاست ایران شدند. چپ ایران با مشاهده یک نیروی قدرتمند در عرصه سیاست، غرق در غرور شد. شاعران در وصف آن شعر سرودند، ترانه‌سرایان ترانه ساختند، نویسندگان در موردشان نوشتند. بعد از گذشت ۲۰ سال از کشتارهای دهه ۶۰ برای اولین بار یک کمونیسم اجتماعی و دخالتگر پا به عرصه گذاشت که فراخوان‌های سیاسی‌اش از داخل کشور تقریباً همه احزاب سیاسی اپوزیسیون ایران از چپ و راست را به تحرک درآورد.

احساس می‌شد جامعه ایران با عبور از دوحرداد، به یک رهبری صلاحیت‌دار با پرچمی روشن و افقی پیروزمند دست یافته است. این درست در مقطعی بود که ناسیونالیست‌های رنگارنگ امیدوار به قدرت جنگی آمریکا بدنبال شکست

منابع علمی و تحقیقی معتبر، به تحقیر تاریخ و علم و مبارزه طبقاتی می‌پردازد و با بی‌اعتنایی تمام، شعور مخاطب را دستکم می‌گیرد.

وهاب زاده از همان اول نوشته که شروع به تاریخ‌نگاری در مورد نقش و جایگاه دانشجویان چپ در دانشگاه‌ها می‌کند تا آخرین سطر نوشته خود که به "دلایل شکست و سرکوب دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب" ختم می‌شود، از یک مشاهده شروع می‌کند: "وابستگی دانشجویان به احزاب سیاسی" و اینجا بطور مشخص "ارتباط تشکیلاتی با حزب حکمتیست"!

می‌گوید در انقلاب ۵۷ "گروه‌های دانشجویی خود را به احزاب سیاسی وابسته کردند؛ و همین امر مسئله شکل‌دهی به یک اتحادیه یا فدراسیون دانشجویی فراگیر در آن زمان را ناممکن کرد - یک بدنه‌ی دانشجویی ملی که می‌توانست نهاد سیاسی مؤثری برای دموکراتیزه کردن جامعه باشد." ایشان با مستمسک "وابستگی دانشجویان" به آرمان‌ها و احزاب غیر "ملی" و "بیرون" از "بدنه‌ی دانشجویی" در انقلاب ۵۷ که "امر دموکراتیزه کردن جامعه را ناممکن کرد"، به چرایی شکست "داب" یعنی "ارتباط با یک گروه مارکسیستی در تبعید و خارج‌نشین" می‌رسد: "خواستگاه دانشجویان چپ‌گرای یومی" که "به اقتضای ضوابط سهل‌گیرانه‌ی دولت اصلاحات خاتمی" ممکن شد "مسیر پیش‌تر آزموده‌شده و شکست‌خورده‌ی ارتباط با یک گروه مارکسیستی در تبعید را انتخاب کردند. در طول مبارزات خود به‌تدریج به سمت ایده‌های منصور حکمت، نظریه‌پرداز فقید و تبعیدی حزب کمونیست کارگری ایران، متمایل شدند" که "از یک استراتژی کاملاً سوسیالیستی و پرولتاریایی" در دو اثر خود در اوایل انقلاب ۵۷ - "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا: خطوط عمده" و "اسطوره‌ی بورژوازی ملی و مرفقی" - دفاع می‌کرد. این موضع بر یک فرض نظری (غیر عملی) استوار بود که تضاد اصلی در جامعه‌ی ایران، تضاد میان کار و سرمایه است - که در واقع در تئوری مارکسیستی، برای جوامع سرمایه‌داری پیشرفته صدق می‌کند و نه برای جوامع پیرامونی!"

وهاب زاده شکست "داب" را این‌گونه فرموله می‌کند: "بمزودی تأثیر اندیشه‌های حکمت بر چپ‌گرایی رادیکال داب آشکار شد. در اوایل ۱۳۸۶ برخی از فعالان چپ از دیدگاه‌های رادیکال رویبرشد جدا شدند. صفحات خاک منعکس‌کننده‌ی دیدگاه‌های رادیکالی بود که به‌طور کامل با واقعیت‌های جامعه‌ی ایران در آن زمان قابل تطبیق نبود. برای مثال، رد کردن یویولیسیم توسط مهدی گرایلو به‌وضوح نشان‌دهنده‌ی تأثیر حکمتیسم است. علاوه بر این، فعالان مرتبط با خاک تلاش کردند با حزب حکمتیست در خارج از کشور ارتباط برقرار کنند. چنین ادعا می‌شود که گویا به‌روز کریمی‌زاده و علی کانتوری توسط کمیته‌ی کردستان حزب حکمتیست برای مشارکت در ربودن پسر یک سرمایه‌دار در کردستان و باج‌گیری از او، همراه با سه عضو دیگر حزب به کردستان فراخوانده شده بودند (اطلاعات بیشتری در دست نیست)؛ در هر صورت، تماس تعدادی از فعالان تأثیرگذار با یک گروه برانداز مهاجر، موقعیت متزلزل دانشجویان چپ را به خطر انداخت. اینجا بود که رویکرد فرصت طلبانه‌ی حزب حکمتیست مورد توجه فعالان سابق داب قرار گرفت."

وهاب زاده نوشته خود را این‌گونه جمع‌بندی می‌کند: "بدون شک آنچه به داب آسیب زد ارتباطش با حزب حکمتیست بود؛ حزبی خارج‌نشین که از جنبش دانشجویی برای پرویگانده‌ی رویبرشدش درباره‌ی نفوذ خود درون کشور سوءاستفاده کرد. من این مسئله را آسیب‌زا و زیان‌بار می‌دانم؛ آسیب‌زا به دلایل گرایش برخی اعضا به‌سوی یک حزب متصلب تبعیدی، تضعیف شد و بی‌نتیجه ماند؛ حزبی که عقاید اصلی ایدئولوژیکش به‌مدت انقلاب ۱۳۵۷ بود، با واقعیت جامعه‌ی ایران بی‌نسبت بود و ازسوی دیگر با جهان پساکمونیستی نیز سازگاری‌ای نداشت، از این جهت که بدنبال رادیکالیسمی افراطی بود.

اپیزود اول: افلاس در تحقیق

که حق‌بازی در حق کمونیسم و تقلا برای تضمین شکست‌اش در مقابل طبقه حاکمه است. آیا در دنیای سیاست کسی نسخه دیگری از این لیبرالیسم چپ برای طبقه کارگر دیده است؟

مسئله کاملاً روشن است. تاریخ شکل‌گیری جنبش و گرایش سیاسی که جناب وهاب زاده در آن می‌گنجد، با عروج خاتمی و دوحرداد و جنبش سبز شروع نشده است. بعد از شکست انقلاب اکتبر روسیه، زمانی که هنوز "پایان تاریخ" و مبارزه طبقاتی و آغاز جهان "پست - مدرن" اعلام نشده بود و سر و کله تاجریسم و ریگانیسم و فروپاشی دیوار برلین و "دمکراسی غربی" هنوز پیدا نبود، دانشگاه‌ها و کانون‌های فکری بورژوازی در جهان غرب حمل اشاعه و آموزش نوع معینی از باورهای "سیاسی" و "اقتصادی" بودند که هدفشان نفی مارکسیسم و نقدهای بنیادی مارکس بر سرمایه بود تا در اصل انقلابیگری طبقه کارگر برای زیر و رو کردن جهان کاپیتالیستی را قلب کنند. "دمکراتیزه کردن جامعه سرمایه داری" اختراع شد و در بوق کردند که تئوری مارکسیستی تضاد کار - سرمایه و مبارزه طبقه کارگر برای لغو کار مزدی بی‌اعتبار گشته است؛ چرا که سرمایه می‌تواند "دمکرات" باشد. به موازات این روند، در ایران پس از انقلاب مشروطه، با توده‌ی روشنفکران تحصیل‌کرده و آمیخته با سنت و آرمان یک ایران "مستقل"، "ملی"، "صنعتی" و "دمکراتیک" طرف هستیم که برای یک ایران "مستقل" و رها از "دیکتاتوری" و "عروسک امپریالیسم"، دوشادوش حزب توده و سازمان مجاهدین و فدایی تلاش می‌کردند. مسیر "پیشتر آمده شده" پیشینیان وهاب زاده که در نهایت با سرکار آمدن جمهوری اسلامی - اسلام به عنوان یک جزء انتگره و "بومی" در این سنت - به بلوغ رسیدند و در امتدادش امروز، به بقیه درس بازبینی "شکست" و بازگشت "خرد" در زوروق "دمکراسی" می‌دهند.

مبارزه طبقاتی و جایگاه طبقات در مناسبات تولیدی و نقش آن‌ها در سیاست می‌بایست برای "دگراندیش" دکترا گرفته بعد از دو قرن از تولد سرمایه و نقد مارکس به سرمایه‌داری، بدیهی به نظر می‌رسید. کمترین توقع این بود که بازنگری جناب وهاب زاده در توهامات به بورژوازی "ملی" و بازگشت به "تفکر" و "تعلق" روی بستر مبارزه طبقاتی قرار می‌گرفت که ایران در تقسیمات جهانی اقتصاد کاپیتالیستی در حوزه تولید فوق سود سرمایه از گرده "کار ارزان" قرار گرفته است و به این اعتبار، شکل دیکتاتوری و استبداد نیاز سرمایه‌داری ایران برای سرکوب و خاموش نگه داشتن طبقه کارگر است و در نتیجه سرمایه‌داری "دمکراتیزه شده" در ایران بوج و "اسطوره" است. شاید این انتظاری بی‌جاست چرا که آقای وهاب زاده خود از نسل "جدید" و شکست‌خورده "چپ ملی" و طرفدار "بورژوازی ملی و مترقی" در انقلاب ۵۷ است!

واقعیت اینست که "جنبش اصلاحات" ایشان، یعنی طرفداران "بورژوازی ملی و مستقل" از پس از انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ تا دوحرداد و جنبش سبز با تمام ابزارهای دولتی و نیمه دولتی که در اختیار داشت، با "گفتمان" اصلاحات‌اش و با همه یال و کوپال‌اش، شکست خورده است. جنبش "دمکراتیزه کردن" نظام از درون با وصف سرکوب "داب" توسط "بورژوازی ملی و مستقل" در حاکمیت، مدت‌هاست که شکست خورده و امروز در برابر یک جامعه رادیکال و انقلابی با پرچم آزادی و برابری که حکم به اداره شورایی داده است، سیر انداخته است. در نتیجه نظرات "بومی" جناب وهاب زاده درباره "غیرعلمی بودن تئوری مارکسیستی کار - سرمایه" که با ردیف کردن مشت‌ی از منابع "گمنام"، برای گریز از ارتزاق در حاشیه تحولات ایران در زوروق "دمکراسی" پیچیده است، ارتجاعی، ضد انقلابی، ضد کمونیستی و ضدعلمی است.

امروز رجعت به کمونیسم مارکس و حکمت دیگر نیازی به گفتن ندارد. نسلی از پرشورترین کمونیست‌ها در مبارزات اجتماعی به دیسکورس کمونیسم کارگری روی آورده‌اند که هیچ بدهی به تاریخ مجاهدت نسل "دگراندیشان" لیبرال در مکتب "چپ ملی" ندارند. نسل شکست خورده "چپ ملی" که شکست دیروزش را به حساب توهامات‌اش به جمهوری اسلامی با عبارات پاستوریزه "اصلاحات دمکراتیک" می‌پوشاند. "اصلاح طلب اصول‌گرا دیگه تمومه ماجرا" صرفاً تخته کردن دکان مرافعه بین جناح‌های حاکمیت نبود، بلکه مهم‌تر از آن بازگشت جدال روی ریل انقلابی همان واقعیتی بود که "داب" پرچم آن را برافراشت؛ یعنی

نیروهای بوش در عراق به عنوان بازندگان سیاسی، جبهه‌ها را ترک کرده بودند. آن دوره بجز "داب" که محصول افتخارآمیز ما حکمتیست‌ها و فعالیت همه کمونیست‌های بود که قدم به قدم و سنگر به سنگر با تلاش و فداکاری در مقابل حراست و اطلاعات و کل دستگاه رژیم مقاومت کردند، نیرویی در مرکز سیاست ایران نمانده بود تا در مقابل سرکوبگران، ایستادگی کند و "نه" بگوید. فائق آمدن بر افق سازش با جمهوری اسلامی، افق آزادی قسطی و خنثی کردن توطئه ناسیونالیست‌ها و قومپرستان در دانشگاه‌ها کار آسانی نبود. افقی که توسط دوحرداد و دفتر تحکیم وحدت - که بعداً به "جنبش سبز" تغییر رنگ داد - نمایندگی می‌شد. تقابل با کل این طیف، تقابل با کل جهانی بود که به جامعه تزریق می‌شد و مقابله با "افشاگری‌های" پلیس‌ای بود که هر وقت این‌ها کم می‌آوردند پشت آن مخفی می‌شدند. به اهتزاز درآمدن پرچم آزادی و برابری، پیروزی یک سیاست و یک افق مشخص بود: پرچم آزادی‌خواهی و انسان‌دوستی طبقه کارگر! این افق طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه بود که "خارج" از بستر رسمی و حکومتی سیاست، دانشگاه‌ها را به تسخیر خود درآورد. عکس‌العمل وسیع و سریع وزارت اطلاعات و دستگیری ده‌ها رهبر، سازمانده و کادر این جنبش برای خنثی کردن تأثیرات اجتماعی و سیاسی "داب" و برای درهم شکستن تصویر این کمونیسم دخالت‌گر و خلاف جریان بود. جمهوری اسلامی نیاز داشت تا جدال را به "داخل" و به درون خود بازگرداند. سرکوب و حذف "داب"، این پدیده "غیرملی" و "خارج" از سیستم که افق آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی طبقه کارگر را برافراشته بود، لازم شد تا صحنه برای بورژوازی لیبرال ایران در قامت "جنبش سبز" مهیا شود و مسیر جدال "سبز و سیاه" در سیاست ایران و در انتخابات ۸۸ هموار شود.

اپیزود دوم: اختلاف نظر واقعی کجاست؟

وهاب زاده جدال کار - سرمایه در ایران را "غیرعلمی" می‌داند، روی مبارزه طبقاتی خط بطلان می‌کشد؛ پدیده دخالت‌گری سیاسی چپ و اراده انقلابی کمونیست‌ها برای زیر و رو کردن مناسبات سرمایه‌داری را تحقیر می‌کند، آن را به پدیده‌ای خشک و ایدئولوژیک که "بومی" نیست و "خارج" از سوخت و ساز مبارزات "دمکراتیک" و "ملی" است، تبدیل می‌کند؛ فراتر از این وهاب زاده در مصاحبه‌ای با سایت "پروبلماتیکا" با عنوان "پندارشناسی رادیکال چپ"، دخالت چپ در امر سیاست را "خشونت" قلمداد می‌کند؛ مخالف "قدرت سیاسی" و مشتاق عدم دخالت چپ در سیاست و عاشق کولی دادن چپ به راست است؛ از نظر وی سیاست برای چپ یک پدیده "تبعیدی" و ممنوع است؛ به زعم وی، "دمکراسی گوهر چپ است" و چپ "مطالبه محور" است و "نه پرچم و نشریه دارد، نه فلان کتاب و فلان رهبر مرده‌ی سوسیالیستی دارد که در سده‌ی پیشین انقلابی کرده و چیزهایی گفته که امروز شده کتاب آشپزی انقلاب!"...

با این حساب برای پاک‌رفتن جنبش‌های اجتماعی نه نیازی به دخالت نیروی معینی هست و نه نقشه و پلانقرمی لازم است. جنبش‌های اجتماعی خودشان مشی سیاسی مطبوع را به تشخیص از گلستان ایده‌های "بومی" و "ملی" می‌چینند. مگر قرار نیست جنبش‌ها "خودشان" و خودبخود ایده‌های مفید به‌حال خود را به دست بگیرند؟ مگر قرار نیست جنبش‌های اجتماعی بدون نیاز به نقش اراده و دخالت و سازماندهی حزب دخالت‌گر، انقلاب و قیام و پیروزی را در یک عملیات رمانتیک انتخابات از میان ایده‌های رنگارنگ به پیروزی برسانند؟ برای یک انقلابی پیگیر در مبارزه طبقاتی پاسخ ساده است. هیچ جنبش اجتماعی، بدون دخالت سیاسی، نقشه و عمل آگاهانه و بدون داشتن یک افق و استراتژی پیروزمند راه به جایی نمی‌برد. این حکم حتی به نفع خود وهاب زاده نیست. زیرا در انصورت باید توضیح دهد که چرا "ایده‌های" این جنتلمن "در تبعید" را از میان تمام جنبش‌های اجتماعی در دو دهه گذشته، دو عنصر انقلابی و کمونیست نچیده‌اند؟ "خودشان" با علم "دمکراسی" و بدون دخالت در سیاست و "خشونت‌ورزی" پیروز می‌شوند، "خودشان" با "مطالبه محوری" و بدون ایستادن بر شانه‌های تاریخ جنبش کمونیستی جهان به جایی می‌رسند؛ این‌ها نه حماقت و جهالت،

وقتی پرده فرومی افتد!

سونیا محمدی

چه باشکوه است این "سرزمین فرصت‌ها"؛ کشوری که با پرچم "آزادی" وارد می‌شود و با چکمه "تعرفه" و "سانسور" لگد می‌زند. ایالات متحده، این چراغ درخشان، سیستمی که شعار "دموکراسی" را مثل آدمسی کهنه در دهان می‌چرخانند، در حالی‌که طبقه کارگر را مثل زغال در اجاق اقتصاد می‌سوزانند.

ترامپ، این کاریکاتور زنده از تضادهای سرمایه‌داری، آمد تا "آمریکا را دوباره عظیم کند". و چقدر هم موفق بود. البته اگر عظمت را در افزایش فقر، تبعیض، و سرکوب بدانیم! او در "روز آزادی" با تعرفه‌هایی که "حمایت از کارگر آمریکایی" را وعده می‌داد، دقیقاً همان کارگری را قربانی کرد که قرار بود قهرمان داستان باشد! او را هم سوزاندند در کوره‌هایی که وال ستریت ساخت و سیلیکون والی داغش کرد!

چقدر زیباست این نوع خاص از "سادیسیم اقتصادی": شکنجه با لبخند، فقر با پرچم آزادی!

و چه دیدنی است که حتی سناتور تد کروز، این محافظه‌کار حرفه‌ای که عمرش را صرف ستایش از بازار آزاد کرده، حالا نگران "حمام خون انتخاباتی" شده. البته رامحلش چیست؟ نه برابری، نه رفاه عمومی، بلکه همان نسخه امتحان‌شده: صادرات بهره‌مکشی به کشورهای ارزان‌تر. بله، بهره‌مکشی با طعم استوایی.

همزمان، اعتراضات در خیابان‌ها، که به‌درستی ترامپ را با فاشیسم مقایسه می‌کنند؛ اما گرفتار یک سو تفاهم استراتژیک اند گمان می‌کنند انتخاباتی دیگر و تغییر رئیس‌جمهور یعنی اصلاح سیستم! غافل از آن‌که تفاوت بایدن و ترامپ، در نهایت در رنگ کراوات و برند شامپو خلاصه می‌شود. هر دو خدمتگذاران وال ستریت اند و سودشان را از سیلیکون والی می‌گیرند. سربازان وفادار نظامی که سرمایه را می‌پرستند و انسان را مصرف می‌کنند!

آیا واقعاً می‌توان به "دموکراسی پارلمانی" دل بست، وقتی همین دموکراسی به اعتراض با گاز اشک‌آور پاسخ می‌دهد؟ و "آزادی"‌ای که فقط تا جایی معتبر است که به سود شرکت‌های بزرگ لطمه نزند؟ "آزادی"‌ای که لیست ممنوعه درست می‌کند، ویزا لغو می‌کند، مهاجر را می‌دوشد و بعد با لبخند بیرونش می‌اندازد.

و طنز بالاتر؟ رسانه‌های فارسی‌زبان خارج کشور که از آمریکا، از این سمبل سرمایه‌داری متعفن، "فرشته آزادی" و "رهایی وطن" ساخته‌اند. انگار اگر استثمار با پرچم آمریکا یا شیرخورشید انجام شود، دیگر اسمش استثمار نیست، بلکه "فرصت" است.

این سیستم، به‌درستی، کارخانه تولید بحران است. بحرانی که نه تصادفی، بلکه در ذات آن است. ترامپ، کروز، بایدن - همه قطعات یک ماشین و بخشی از سخنگویان و رهبران یک نظام اند. ماشین سرمایه‌داری که با خون طبقه کارگر روغن‌کاری می‌شود و با دروغ "آزادی" حرکت می‌کند.

اما این خانه پوشالی، این "هاوس آف کاردس"، دوام نخواهد آورد!

و البته خبر خوب اینکه زنجیرها واقعی‌اند، و دقیقاً به همین دلیل، می‌توان آن‌ها را شکست. نه با رأی دادن، نه با تماشا کردن اخبار، بلکه با آگاهی طبقاتی و سازمان‌یافتگی. در جهانی که سرمایه‌داری حقیقت را می‌بلعد، برخاستن اسلحه‌ای است در دستان طبقه کارگر.

پس بیابید برای سرمایه‌داری کف بز نیم، این نمایش سادیسیم در لباس سوپرمن. و بعد، برخیزیم ... و پرده را و زنجیرهایمان را پاره کنیم.

چرا که انقلاب واقعی از تلویزیون پخش نمی‌شود بلکه سازمان دهی می‌شود!

۱۰ آوریل ۲۰۲۵

جدال کار - سرمایه! امروز بیش از هر دوره‌ای، آن کسی که می‌داند رهایی جامعه از نکت حکومت اسلامی تنها از عهده نیرویی ساخته است که افق و آرمان‌هایش به هیچ یک از جناح‌های درونی یا بیرونی بورژوازی گره نخورد است، چنین کسی ضرورت وجود "داب" و ده‌ها سازمان توده‌ای از جنس "داب" را در دوره معاصر، بویژه بعد از خیزش سراسری ۱۴۰۱ با گوشت و پوست خود حس می‌کند و به آن تجربه ارزشمند فعالیت کمونیستی افتخار می‌کند. کماکان یک تشکل توده‌ای که از تهران تا شمال، از مشهد تا اصفهان، از شیراز تا بندرعباس و تبریز را با هم متحد کند، پاسخ به تمام سناریوهایی است که اپوزیسیون و پوزیسیون به مردم تحمیل می‌کنند. "داب" به پستوهای حقیری که "دگراندیشانی" از قماش وهاب زاده "لایق" کمونیست‌ها می‌دانند، رضایت نداد. شعارها و اهداف تحکیم وحدت، فدارالیست‌ها و جنگ‌طلبان و قومپرستان را نقد کرد و روشن‌ترین راه مبارزه برای آزادی و برابری را در اختیار توده دانشجوی و کل جامعه قرار داد. همین رمز گسترش و پیروزی "داب" بوده و خواهد ماند.

بگذاریم "چپ ملی" در دنیای "دمکراتیزه کردن" نظام سرمایه‌داری به خود مشغول باشد. رنسانس آرمان‌های بزرگ و انسانی بر شانه‌های نقد رادیکال و انقلابی مارکس از نظام سرمایه‌داری خیز برداشته است. تکان‌های اجتماعی بزرگی در راهند که از هم اکنون ما کمونیست‌ها را فرا می‌خواند.

کارگران کمونیست

حزب حکمتیست (خط رسمی)،

سنگر اتحاد طبقاتی و تشکل

حزبی شما است.

به این حزب پیوندید!

بیانیه سه حزب کمونیست کارگری منطقه:

اسرائیل و از سرگیری نسل کشی مردم فلسطین

در شرایطی که سایه جنگ اقتصادی امریکا با جهان برای حفظ موقعیت برتر خود گسترده شده است، در شرایطی که میلیاردها انسان در سرتاسر کره خاکی به تأثیرات مخرب و نابود کننده این جنگ بر زندگی خود و هراس از تعمیق ناامنی اقتصادی، تورم و گرانی و بیکاری و تعرض گسترده تر بورژوازی به معیشت و زندگی خود به سر میبرند، دولت فاشیست اسرائیل زمان را برای تشدید نسل کشی مردم فلسطین و پیش برد نقشه و سیاستهای ارتجاعی و فاشیستی خود در نوار غزه و کرانه باختری، مناسب دیده و حملات گسترده خود را علیه این مردم از سر گرفته است.

پس از پایان دور اول آتش بس در نوار غزه، آتش بسی که علاوه بر کارشکنی های مکرر اسرائیل با حملات هر روزه ارتش و شهرک نشینان لمپن-فاشیست در بخش باختری همراه بود، دور دوم آتش بس با مخالفت اسرائیل به بن بست رسید. از آن زمان تا کنون حملات وحشیانه اسرائیل علیه مردم محروم در نوار غزه بدون وقفه ادامه دارد. این بار نیز دولت اسرائیل نه تنها راه ارسال مواد غذایی، پزشکی، بهداشتی، سوخت و ... را بر مردم غزه بسته است، که همزمان بمباران و کشتار مردم آواره و بی سرپناه، حمله به بیمارستانها، پناهگاههای آواره گان، آمبولانسها، امداد رسانان سازمان ملل، خبرنگاران و چادرهای آنها، به خانه های نیمه فرو ریخته که مردم محروم از سر ناچاری در آنها پناه گرفته اند، و ترور و یکسازای قومی را از سر گرفته است. طبق آمار وزارت بهداشت فلسطین از ۱۸ مارس ۲۰۲۴ تا کنون حدود ۱۵۰۰ نفر در نوار غزه کشته و بالغ بر ۳۷۰۰ نفر زخمی شده اند. جنایات دولت فاشیست اسرائیل در بخش باختری نیز به اشکال مختلف ادامه دارد.

انتظار و امید مردم محروم فلسطین، پس از ۱۶ ماه جنگ و بمباران و کشتار، به پایان این توحش و قصابی خود و کودنکشان توسط دولت قومی-مذهبی اسرائیل به کابوسی دیگر تبدیل شد. امروز تمام ساکنین نوار غزه، نزدیک به دو میلیون نفر، در این باریکه کوچک آواره و سرگردان اند و زیر بمباران فرشی و بمبهای فسفوری و خوشه ای، که استفاده از آنها خلاف قوانین بین المللی است، با گرسنگی مطلق و در میان آتش و خون شب را روز میکنند.

اگر حمله ۷ اکتبر حماس دستمایه راه انداختن خونبارترین جنایت تاریخ بشر علیه مردم فلسطین توسط دولت اسرائیل و دولتهای غربی حامی آن شد، شروع دوباره کشتار مردم فلسطین و به هم زدن توافقات، برای بی خبرترین و کودن ترین انسانها روشن کرده است که حماس بهانه است و نسل کشی مردم فلسطین و سلاخی و قصابی همه جانبه آنها، با حماس یا بدون حماس، با ۷ اکتبر و بدون آن، سیاست رسمی فاشیستهای حاکم در اسرائیل است. اسرائیل مستقل از ۷ اکتبر و مستقل وجود و عدم وجود حماس، در تلاش همه جانبه است تا مردم فلسطین را تماما نابود و سرزمینها باقی مانده آنان را ضمیمه اسرائیل کند. آتش بس و مذاکره وقفه دو ماهه در کشتار این مردم، زیر فشار اعتراضات جهانی، زیر فشار مردم اسرائیل که خواهان بازگشت اسرای خود بودند، انجام گرفت، چیزی که فاشیستهای حاکم در اسرائیل به آن پایان دادند.

شروع دوباره حمله به مردم فلسطین و ادامه بمباران غزه، طرحهای ترامپ و خوابهای "طلایی" او برای این مردم و بیرون راندن آنها از غزه، ادامه خانه خرابی و دستگیری و ترور و حملات هر روزه در بخش باختری، زیر چتر حمایتی میدیای رسمی، همگی گوشه ای از جنگ جنایتکارانه ای است که ۷۷ سال است علیه مردم فلسطین در جریان است. طرحهای هیئت حاکمه فاشیست اسرائیل و قصابان در قدرت، برای ادامه شهرک سازی ها در بخش باختری، تلاش برای اشغال بخشی از نوار غزه و تقسیم این منطقه به بخش شمال و جنوب، اشغال و استقرار ارتش اسرائیل در مرز غزه و مصر و مسدود کردن تمامی راههای کمک رسانی و ارتباط با این منطقه، محاصره کامل مردم غزه، همه و همه گوشه هایی از طرح وسیعتر مشتی جنایتکار جنگی و افسار گسیخته برای نابودی کامل چند میلیون انسان و اشغال تمام و کمال فلسطین است.

این دوره از کشتار و نسل کشی در فلسطین به بهانه تشدید کشمکشهای جهانی و منطقه ای و عریده کشی های ترامپ و همراهان او، به بهانه تهدید های جنگی ایران و لشکر کشی به منطقه خاورمیانه و تخصیصات دول مرتجع در سوریه، به بهانه کشمکشهای آمریکا و اروپا و جنگ در اوکراین و تبلیغات وسیع جنگی اروپا برای ادامه آن، و بالاخره به بهانه جنگ وسیع اقتصادی آمریکا با چین، توسط رسانه های اصلی به حاشیه رفته است. رسانه هایی که زیر فشار جنبش جهانی حمایت از مردم فلسطین وادار شدند گوشه ای از جنایات اسرائیل و اعتراضات جهانی علیه آنها بازتاب دهند، امروز دیگر حتی وسیعترین اعتراضات از جمله در کشورهای خاورمیانه، در مصر و تونس و مراکش

و...، علیه توحش اسرائیل را کاملاً درز گرفته و سانسور میکنند.

سران اسرائیل رسماً تهدید کرده اند که "درهای غزه را می‌بندیم و درهای جهنم را باز می‌کنیم". غزه يك سال و ۶ ماه است که از جهنم هولناک تر است. سوال این است که این آرزوی شوم مشتی جنایتکار جنگی و قصاب مردم فلسطین، مشتی فاشیست و جانی حرفه ای با حمایت، همراهی و شرکت مستقیم بسیاری از دول غربی، به سرانجام میرسد؟ آیا کوره های آتش سوزی اسرائیل که در سراسر غزه و حتی در بخش باختری يك ساعت هم خاموش نشده اند، میتوانند به کشتار و سوزاندن و نابودی چند میلیون انسان به جرم فلسطینی بودن، ادامه دهند؟ آیا توحش و جنایت اسرائیل، امریکا، انگلستان و متحدین آنها علیه مردم فلسطین و تسخیر سرزمینهای آنها، در مقابل چشم جهانیان، میتواند ادامه یابد؟

بی تردید جواب همه این سوالات منفی است. جهان امروز بیش از هر زمانی در خشم و نفرت علیه دولتهای بزرگ جهان، علیه سیستم کاپیتالیستی حاکم، به عنوان عامل اصلی فقر و تباهی و جنگ و ناامنی و میلیتاریسم، میجوشد. مردم متمدین جهان در خشم و نفرت از کشتار مردم فلسطین، خشم و نفرت از دولت اسرائیل و شرکای غربی آن و خشم و نفرت از سکوت و لفاظی های بی محتوای سازمان ملل و نهادهای بین المللی و دولتهایی که ظاهراً در کشتار مردم فلسطین شریک نیستند و علیه معامله گری دولتهای منطقه و جهان عرب، علیه ایران، ترکیه، مصر، عربستان و... که در دل جنگ خونبار اسرائیل و مصائب مردم فلسطین با پرچم دروغین "دفاع از مردم فلسطین" اهداف و منافع ارتجاعی خود را دنبال میکنند، میسوزد.

اکنون بیش از هر زمانی روشن است که مردم محروم فلسطین جز مردم متمدن جهان، جز طبقه کارگر و سازمان و نهادهای کارگری، حامی دیگری ندارند. امروز مردم فلسطین جز حمایت آنها و جز ادامه اعتراض و اعتصابات آنها علیه اسرائیل و شرکای آن، نمیتوانند روی هیچ دولت و نهاد بین المللی و منطقه ای حساب کنند. طبقه کارگر جهانی میتواند نقش محوری در فشار به اسرائیل و حامیان و شرکای آن و بر دول مرتجع منطقه داشته باشد. ورود همه جانبه این طبقه به چنین کارزار انسانی، نه تنها اسرائیل را بیش از هر زمانی منزوی و به این توحش عریان پایان میدهد، بلکه دست دولتهای مرتجع منطقه از معامله بر روی مصائب مردم فلسطین را قطع خواهد کرد. این جنبش انسانی يك سال و نیم است زنده و فعال در جریان است. بی تردید تکان خوردن طبقه کارگر در این جنبش و در دفاع متحد آن از مردم فلسطین، درپچه ای برای ورود متحد این طبقه علیه فقر و محرومیت، علیه استثمار و بی حقوقی علیه جنگ و جنایت و میلیتاریسم به وسعت جهان است.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

حزب کمونیست کارگری عراق

حزب کمونیست کارگری کردستان

۲۱ فروردین ۱۴۰۴ - ۱۰ آوریل ۲۰۲۵

تغییر آدرس فیسبوک حزب

به اطلاع آزادخواهان و دوستان حزب حکمتیست (خط رسمی) می‌رسانیم که آدرس صفحه فیسبوک ما تغییر کرده است. برای دریافت نظرات حزب، آدرس صفحه جدید آن را دنبال کنید:

آدرس فیسبوکی جدید:

facebook.com/hekmatist.ol

اطلاعیه حزب حکمتیست (خط رسمی)

معادن، کارگران در تونل های مرگ

دوشنبه هجدهم فروردین ۱۴۰۴ هفت کارگر معدن مهماندویه دامغان بر اثر گاز گرفتگی جان باختند. یک روز قبل از این جنایت، (یکشنبه ۱۷ فروردین) ریزش معدن "باریت" در روستای عبدالله آباد از توابع مهاباد، جان یک کارگر را گرفت. این در حالی است که کمتر از ۷ ماه از مرگبارترین حادثه معدن طیس که در آن ۵۲ کارگر قربانی و بیش از بیست کارگر مصدوم شدند، میگذرد. خانواده ی کارگران کشته شده و مصدومانی که هنوز در بحران روحی، مالی و شرایط سختی زندگی می کنند، این در شرایطی است که طبقه کارگر ایران و خانواده های کارگری هنوز مرگ ۴۳ کارگر در معدن زغال سنگ پورت در گلستان در ۱۳۹۶، مرگ ۶ کارگر معدن زغال سنگ هجندک در کرمان در اسفند ۱۴۰۰، مرگ ۴ کارگر معدن نمک گرمسار در مهر ماه ۱۴۰۱ و مرگ سالانه دهها کارگر در بقیه معادن را هنوز در خاطر دارند.

کشتار کارگران در محیط های ناامن در معادن، ساخت و ساز، پتروشیمی ها و... در ایران امری عادی و روزمره است. دیروز از نظر وزیر کار دولت پزشکیان، انفجار معدن طیس یک حادثه بود و مدیرعامل و هیات مدیره ی شرکت بی تقصیر! و امروز از نظر فرماندار دامغان دلیل این فاجعه را "عدم رعایت ایمنی لازم از سوی معدنکاران و حضور در تونل فاقد اکسیژن" مینامند. مقامات دولتی در مهاباد نیز علت مرگ کارگر در معدن باریت را بارندگی زیاد و ریزش دیوار معدن نام گذشته اند. در همه این موارد صاحبان معادن و دولتشان بیگناه هستند و جرم جنایت و مرگ کارگران بر دوش خود آنها گذاشته میشود! این در شرایطی است که دولت بخشنده ی اخذ گواهی صلاحیت ایمنی پیمانکاران را از قانون برگزاری مناقصه های پیمانی معادن حذف کرده و اختیار جان کارگران را به دست پیمانکاران تبهکار، بدون هیچگونه نظارت و قبول مسئولیت حفظ ایمنی کارگران، سپرده است!

ابعاد مرگ کارگران دردناک و تکاندهنده است. آمار رسمی از مرگ ۸۰۰ کارگر در سال و در حوادث نا ایمنی محیط کار تنها در بخش ساخت و ساز میگوید. به گزارش سازمان پزشکی قانونی در سال ۱۴۰۱ بیش از ۱۹۰۰ کارگر در حوادث کار کشته شدند، یعنی هر روز ۵ تا ۶ کارگر. بر اساس گزارشهای سازمان جهانی کار ایران در زمینه رعایت مسائل ایمنی کار در جهان رتبه ۱۰۲ را به خود اختصاص داده است. بعلاوه، در کم تر از سه ماه ۱۰ کارگر بخاطر مشکلات معیشتی، حقوق های معوقه و اخراج از کار، خودکشی کرده اند. این فاجعه انسانی با کشتار بردگان در حین کار با تفنگ و شلاق صاحبان برده، قابل مقایسه است.

معادن در ایران کشتارگاه کارگران و منبع ذخیره ی سرمایه و سود برای صاحبان آن، برای سرمایه داران، فرماندهان سپاه و مقامهای بلند بالای حکومتی است که این مراکز را در انحصار دارند. استان سمنان ۴۲ نوع ماده معدنی شناخته شده دارد که ذخیره قطعی معادن این استان حدود ۶۰۰ میلیون تن و ذخیره احتمالی آن ها حدود یک میلیارد تن است. در حال حاضر بیش از ۶۰ معدن در گلستان وجود دارد که بیش از ۲۰۰۰ نفر در این معادن مشغول به کار هستند و این معادن همچون معدن طیس، شرایط نا امن و خطرناکی برای کارگران دارد. عواقب و آسیب های ناشی از افزایش سرعت بهره برداری و سود باد آورده در بخش معادن، بر دوش کارگران معدن با کار ارزان، بیماری های مختلف و سرانجام مرگ آنان تامین میشود. بی کاری فراوان، خطر اخراج از کار همراه فقر و گرانی و دستمزدهای بسیار پایین، برای سرمایه داران و دولتشان بهشتی ساخته است که کارگر مجبور به بردگی تا حد مرگ، برای تامین نان شب خود خانواده اش شود.

در دنیای متمدن و با دستاوردهایی که طبقه کارگر با مبارزات خود به دولتها تحمیل کرده است، کارگران معدن بدون سالم سازی و استاندارد سازی و با تکنولوژی های پیشرفته در معادن کار نمی کنند و ساعت کار در معادن بسیار کم تر از سایر بخش ها است. در حالی که صاحبان معادن ایران کارگران را با دستمزد ناچیز، اجبار کار شبانه و اضافه کاری روانه ی تونل های مرگ می کنند.

در شرایط کار در معادن، قبل از هر صحبتی در باره ی دستمزد کافی، قرارداد کار و غیره صحبت از مرگ و زندگی است. فهمیدن اینکه، چرا کارگران به کار در شرایط نا ایمن تن می دهند و ریسک مرگ را در معادن و ساختمان سازی و پتروشیمی ها... می پذیرند، سخت نیست. فقر و فلاکت و گرسنگی بخش زیادی از طبقه کارگر را به کار تحت هر شرایطی و با مزد کم تر، بدون قرارداد، حقوق های معوقه و تحقیر و فشار کمرشکن کار، مجبور کرده است.

کارگران، رفقا!

طبقه کارگر، ناجی خود و جامعه است. طبقه ای که اراده کند، خود صاحب و اداره کننده ی جامعه و تامین کننده ی آزادی و برابری و رفاه برای همگان است. طبقه کارگر در ایران هر روز شاهد تکرار تراژدی مرگ همکاران خود در معامله ی بردگی کار و سرمایه است. حکام سرمایه حتی برای مرگ طبیعی اعضای خود پرچم ها را نیمه افراشته و عزای عمومی اعلام می کند. اما فاجعه مرگ معدنچیان در ایران بدون دخالت و عکس العمل طبقه کارگر، در فضای پروپاگاندا جنگی، جنگ و میلیتاریسم و غرش بمب ها و موشک ها گم و حتی فراموش میشود!

وقتی زنگ های معادن و کارخانه ها یکی پس از دیگری برای برگزاری مجمع عمومی، برای بررسی و تصمیم جمعی کارگران در مورد فجایعی که هر روز جان عده ای از ما را میگیرد به صدا در بیایند، نوید بخش توازن قوای جدیدی به نفع طبقه کارگر و به نفع محرومان جامعه برای پایان این توحش، برای مقابله جمعی و قدرتمند ما در مقابل مرگ هر روزه است. قدرت متحد ما آن زمان که در کنار هم باشیم، آن زمان که سایه تفرقه و پراکندگی را در صفوف خود زدوده باشیم، آن زمان که به عنوان یک طبقه واحد دستهای همدیگر را به زنجیره ای از اتحاد تبدیل کرده باشیم و در مقابل سرمایه داران و دولتشان به عنوان دشمنان طبقاتی خود متحد قد علم کرده باشیم، نه تنها پایان این توحش که آزادی خود و همه محرومان را با دستان خود مهیا میکنیم. ما میتوانیم به این قتلها خاتمه دهیم! کارگران قربانی نیستند، طبقه کارگر ناجی خود و جامعه است. جامعه به شما چشم دوخته است.

کارگران یک طبقه واحد اجتماعی با سرنوشت و منفعت مشترک را تشکیل می دهند. پیروزی هر بخش کارگری پیروزی کل طبقه و شکست یا قربانی شدن هر بخش کارگری شکست کل طبقه کارگر است. هر قلبی از میان کارگران بدلیل گرسنگی یا حوادث کار از طیش می افتد، زخمی است بر پیکر کل طبقه کارگر. کشتار وسیع کارگران در حوادث کار و ناایمنی محیط

کار و خودکشی کارگر تنها زمانی اتفاق می افتد که کارگر خود را تنها احساس کند، که ما کارگران به قدرت جمعی خود متکی نشده باشیم. این وضعیت را سرمایه داران خوب می فهمند و تا زمانی که جرایم شان علیه هر تک کارگر یا هر بخش کارگری بی پاسخ بماند، از گرسنه و نیازمند نگه داشتن کارگران و حتی گرفتن جانشان ابایی ندارند.

مرگ هر کارگری، سبلی سرمایه داران به طبقه کارگر و عزای عمومی اردوی کار است. مرگ هر کارگری، می بایست زنگ های همه ی کارخانه ها و مراکز بزرگ و کوچک کار را بصدا در بیاورد و چرخ های تولید را برای یک دقیقه سکوت متوقف کند.

سرنوشت طبقه کارگر در این مملکت را تنها زور تعیین میکند. طبقه کارگر مجبور است به زور طبقاتیش دست ببرد. زور و قدرت طبقه کارگر در اتحاد و خودآگاهی طبقه کارگر به مثابه یک طبقه واحد در مقابل طبقه حاکم است. این قدرت شکست ناپذیر است! اگر این اتفاق بیفتد قدرت ما دست بالا را دارد.

افق پیروزی طبقه کارگر پایه گذاری نظام سوسیالیستی و جامعه ی آزاد و برابر است. نظامی که تضمین می کند هیچ کارگری در حوادث کار نمی میرد و هیچ کارگری از فقر و ناامیدی و تنهایی خودکشی نمی کند. جامعه ای که معیارش رفاه، امنیت، برابری، آزادی و خوشبختی همه شهروندان است.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۹ فروردین ۱۴۰۴ - ۸ آوریل ۲۰۲۵

خالد حاج محمدی

قلعه هفت تپه و موریانه ها

عباسی ها و بهمنی ها و رفقایشان را زیر فشار همه جانبه قرار دهند و سعی کنند میان آنها و بقیه فاصله ایجاد کنند. می بایست قدرت کارگر هفت تپه و اتحاد آنها زیر بمباران های تبلیغاتی و به کمک وزارت اطلاعات و "دانشجوی عدالتخواه" و عمله و اکره های حکومتی له و لورده کنند.

امروز متأسفانه این نقشه شوم بدرجه ای پیش رفته است و ما شاهد تأثیرات مخرب آن در هفت تپه هستیم. درگیری روز ۶ فروردین که با تحریک مدیریت و عوامل آن علیه تجمع کارگران فصلی، با پرچم قومیت شکل گرفت، از نتایج این توطئه است. درگیری ای که با تحریک حراست علیه کارگران فصلی آغاز و با دخالت نیروی انتظامی و دستگیری تعدادی پایان یافت.

بی هیچ تردیدی کارگران هفت تپه تاریخی درخشان در مبارزه مشترک و متحد برای رفاه، آزادی و امنیت شغلی، علیه اخراج و زندان و تهدید و ارباب، توسط کارفرما و دولت را در پرونده خود دارند. هفت تپه طی چندین سال یکی از درخشان ترین صفحات تاریخ مبارزه متحد کارگری را برای نیل به مطالبات خود و از جمله بیرون کردن اسد بیگی، یکی از گردن کلفت ترین سرمایه داران که طیف زیادی از روسای حکومت را خریده بود، در پرونده خود دارند. جمهوری اسلامی، وزارت اطلاعات در منطقه، مسئولین حکومتی و موکلین آنها در شوش و هفت تپه و خوزستان، همگی در مقابل صف متحد کارگران هفت تپه، در مقابل مطالبات عمیقاً انسانی آنها، که مورد حمایت طبقه کارگر در سراسر ایران و از جمله کارگران فولاد اهواز قرار گرفت، شکست خوردند و عقب نشستند. کارگران هفت تپه، رهبران و فعالین و رفقا و حامیان خود را از زندان آزاد کردند. کارگران به حق حول رهبران لایق، رادیکال و مبارز خود که یک لحظه در دفاع از منافع جمعی آنها کوتاهی نکردند، جمع شدند، دور آنها حلقه زدند و از آنها به عنوان عزیزان و نمایندگان حقیقی و انتخابی خود حمایت کردند. آنها توطئه های دولت و کارفرما و وزارت اطلاعات و نقشه های شوم آنها که "سناریوی سوخته" و پرونده سازی های کذابی وزارت اطلاعات تنها یکی از آنها بود، را خنثی کردند. آنها عوامل شورای اسلامی و خانه کارگر را رسوا کردند و درب دفتر و دستک آنها را به گل گرفتند. آنها همواره از منافع عمومی کل طبقه کارگر، از حق زن، از عدالت و برابری در مقابل يك حکومت تا دندان مسلح و ضد کارگر دفاع کردند.

موقعیتی که هفت تپه بدست آورد و گل سرسبد جنبش کارگری ایران شد، موقعیتی که رهبران و نمایندگان کارگران هفت تپه بدست آوردند و قلب میلیونها کارگر و انسان برابری طلب را در ایران و حتی فراتر از ایران را تسخیر کردند، دستاوردهایی که ۵ هزار کارگر متحدانه بدست آوردند، نتیجه هوشیاری آنها، درک همسرنوشتی و خودآگاهی بالای کارگران، نتیجه هوشیاری و جسارت و فداکاری نمایندگان آنها، نتیجه جمع شده و مشورت کردن و تشکیل مجامع عمومی و تصمیمات جمعی آنان و نتیجه حمایتهای همه جانبه از کارگران هفت تپه بود.

روشن بود که هفت تپه و نقش مثبت و تجربه ارزشمند آنها برای جنبش کارگری در ایران، خاری در چشم دشمنان طبقه کارگر بود. معلوم بود در جدال طبقه کارگر در هر مرکزی از جمله هفت تپه، دشمنان ما، بورژواها و حکومتشان، عوامل آنها و مرتجعین، برای پس گرفتن دستاوردها و جبران شکست خود میکوشند. جدال دولت و طبقه سرمایه دار با طبقه کارگر، هیچ تعارفی برنمیدارد، کارگران آگاه و متحد خطرناکترین پدیده برای نظام حاکم هستند. شکست اتحاد کارگری در هفت تپه تلاشی همه جانبه علیه طبقه کارگر ایران، علیه الگویی انسانی و عمیقاً کارگری و برابری طلبانه ای است که هفت تپه بدست داده بود. مرکزی که هر روز عده ای را به جلو صحنه میفرستاد و از آنان رهبر و سخنگو می ساخت.

موشدوانی های اخیر در هفت تپه، کار موریانه هایی که به نام قومیت، میکوشند کارگر هفت تپه، همکار و همسرنوشت و خانواده کارگری را در محل زندگی در مقابل هم قرار دهند و بایست شکست داد. فتح هفت تپه با تلاش افرادی بی اعتبار و آبروباخته در لباس نماینده کارگری، علیرغم نقش مخرب آنها، چندان ساده نیست. هفت تپه میتواند به سنت خود و به تجربه ارزشمند مبارزاتی خود، متکی شود. جمع شدن، تصمیم مشترک در مجامع عمومی گرفتن، جواب سوالات

و ابهامات همدیگر را دادن، متحد بودن و متحد ماندن، پا پیش گذاشتن طیفی از فعالین که در این مدرسه و روی زمین واقعی مبارزه طبقاتی آموخته اند، بار آمده و تجربه کسب کرده اند، شکل دادن و تحکیم رابطه فعالین و ساختن شبکه ای وسیع از فعالین موجود، اینها بخشی از تجارب هفت تپه و جنبش کارگری در ایران است. باید دست به کار شد و عوامل حکومت و کارفرما و مرتجعین را منزوی و رسوا کرد. کارگران هفت تپه آگاهتر، با تجربه تر، با اعتبارتر از آنند، که عده ای نان به نرخ روز خور در رکاب کارفرما و دولت بتوانند، آنها را شکست دهند.

هفت تپه جای موریانه ها نیست، هفت تپه قلعه ای برای دفاع از حرمت کارگری، برای دفاع از منفعت کارگران، برای دفاع از ابتدایی ترین حقوق انسانی طبقه کارگر است! این قلعه باید بماند، این قلعه قابل فتح کردن نیست. برای دفاع از این قلعه باید متحد شد، باید دست به کار شد.

۱۰ آوریل ۲۰۲۵

قانون، اراده و منفعت طبقه حاکم است که بصورت مقرراتی برای همه وضع شده است. از عشق و انسانیت تا حق و عدالت، از هنر و خلاقیت تا علم و حقیقت، مقوله ای در جهان سرمایه داری وجود ندارد که مهر این وارونگی را بر خود نداشته باشد.

این دنیای وارونه را باید از قاعده اش بر زمین گذاشت. این کار کمونیسم کارگری است. این هدف انقلاب کمونیستی طبقه کارگر است.

برنامه یک دنیای بهتر

برای آزادی و برابری به حزب حکمتیست پیونید



سایت رادیو: radioneena.com

کانال یوتیوب: youtube.com/@radioneena60

تلگرام: t.me/RadioNeenna

اینستاگرام: instagram.com/radioneena

فیسبوک: facebook.com/radioneena

تماس با حزب

دبیرخانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر گردستان حزب: محمد راستی

mohammed.raasti1954@gmail.com

سر دبیر کمیونست: احمد مطلق

amotlagh28@gmail.com

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)
Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

صفحات حزب در میدیای اجتماعی

تلگرام: Hekmatistx@

اینستاگرام: instagram.com/hekmatist_official_line

فیسبوک: facebook.com/Hekmatist

سر دبیر حکمتیست هفتگی آذر مدرسی

خانه کارگر و رویای "افزایش مزد فصلی"

مصطفی اسدپور

در توصیف عشق بورژوازی ایران به مذاکرات دستمزدی کارگران به زحمت میتوان اغراق نمود. وزارتخانه عریض و طویل و انواع دفتر و دستک در حول و حوش دستمزدها که تازه شورای عالی کار و مصوبه سالانه نوک پیدای کوه یخ دوبار درگیر، از بهارستان تا پاستور تا دیوان عدالت اداری و انواع تشکلهای کارفرمایی و ... تا شبکه تشکلهای دولتی کارگری و عالیجنابان خانه کارگر؛ بخش مستقیم درگیر را مجسم کنید و بعد سیفون همه معرکه را در تیتز خبرگزاری کار (ایلنا) بکشید: با خورده شدن اثر افزایش مزد در اسفندماه "افزایش مزد فصلی" در دستور کار باشد!

تشریفات "تعیین سالانه دستمزدها" و مصوبه افزایش ۴۵ درصدی دستمزدها دود شده و به هوا رفت. این همان موقع نیز کاملاً قابل انتظار بود و امروز نیز قرار نیست کسی تعجب کند. همه میدانند که این پایان کار نیست و کسی نمیتواند پیش بینی کند سقوط واقعی سطح زندگی بالغ بر چهل میلیون عضو خانواده کارگری جامعه تا کجا ادامه خواهد یافت. جزئیات سناریوی دستمزدها، تدارک وزیر کار و جلسات شورای عالی کار، سیر تا پیز چگونگی ارزش واقعی دستمزدها را میتوان در رسانه ها تعقیب کرد. این همان سرخ شیفنگی بورژوازی ایران است که در متن مذاکرات و چانه زنی ها و مصوبات مربوطه، توقعات و دستمزدها را علناً و رسماً لگدمال میکند.

درست در بحبوحه سقوط فاجعه بار دستمزد در ابتدای سال است که ایلنا آستین بررسی بالا میزند و "افزایش مزد فصلی" را جلو رو قرار میدهد. "افزایش مزد فصلی" نسخه شناخته شده، نسخه پا خورده و آلترناتیو طبقه بورژوا در ایران است که درست به طول سالهای نفرت انگیز خدمات شوراهای اسلامی و خانه کارگر در آستان بهره کشی وحشیانه از طبقه کارگر قدمت دارد.

چرا یک شکست اقتضای در سلاخی منافع و حق کارگران در ایران باعث رسوایی و فرار خانه کارگر و شورای عالی کار و همه خدم و حشم تعیین دستمزد سالانه نمیشود؟ این دستگاه مخوف دیگر چیست که درست در تکمیل سناریوی تازه تری از شکست هنوز دو قورت و نیمش باقی است و آسمان ریسمان "توسعه" خدمات خود از "سالانه" به "فصلی" را در سر میپروراند.

بررسی های منتشره در ایلنا، شوق و ذوق جناب حسن حبیبی و مزدگانی ایشان حاکمان را بهم میزند: "تشکیل جلسه شورای عالی کار برای ترمیم مزد در میانه سال طبق ماده ۱۶۸ قانون کار اساس نیازمند مجوز مجلس و تصویب شدن آن درخانه ملت را ندارد".

خر ایلنا برای سال ۱۴۰۴ از پل گذشته است. سفارش سالانه به مقصد رسیده است. لاشه توقع دستمزدی کارگر در جلو درب سفارش دهندگان به تماشا ایستاده است. خانه کارگر در صحنه رسانه ای فخر رذالت و خوش خدمتی میفرشد.

خانه کارگر میتواندست کرکرها این خیمه و خرگاه نفرت انگیز کرایه ای را پایین بکشد. دیر با زود طبقه کارگر با آزادی بیان بجای چسباله های کارگر پناهی؛ با اولین بارقه از اعتماد و همبستگی بجای زنجیره های تسلیم؛ و با اعمال اعتصاب کارگری در تحمیل مطالبات و منافع خود هم دولت و هم "خانه ملت" را یکجا افسار بزند.

۱۰ آوریل ۲۰۲۵